

# زن، نژاد، طبقه

## اکرم پدram نیا

از میان چهره‌های آشنای عرصه‌ی تلاش و مقاومت جهان امروز بی‌گمان کسی به اندازه‌ی انجلا دیویس نمی‌تواند «انسانی همه‌گونه در دکشیده» باشد، زیرا او زن، سیاه، مارکسیست، فمینیست و دگرباش است.

انجلا دیویس (- Angela Davis ۱۹۴۴) از کوشنده‌های سیاسی و استاد بازنشسته‌ی دانشگاه کالیفرنیاست و در زمان استادی‌اش سرپرستی گروه پژوهش‌های فمینیستی دانشگاه را به عهده داشته. او در دوره‌ی جنبش‌های حقوق مدنی از چهره‌های پرکار و برجسته‌ی گروه «بلک پنتر» بوده. انجلا در زمینه‌ی حقوق زن، مشکلات آمریکایی‌های افریقایی‌تبار، تنوری بحران، مارکسیسم، موسیقی پاپ، خودآگاهی اجتماعی، زندان و شکنجه پژوهش‌های بسیاری انجام داده که در این‌جا پس از مقدمه‌ای کوتاه به برخی از دیدگاه‌های او در مورد زن می‌پردازم.



انجلا در دوره‌ای از زندگی‌اش در دانشگاه والتم ماساچوست با اندیشه‌های آلبر کامو و ژان پل سارتر آشنا می‌شود. سپس موقع مبارزه و پشتیبانی از صلح در بحران موشکی کوبا با فیلسوف بزرگ، هربرت مارکوزه دیدار می‌کند و بی‌درنگ به دانشگاه فرانکفورت می‌رود تا شاگرد او شود. پس از بازگشت از گردهمایی جوانان و دانشجویان در هلسینکی فنلاند، به دلیل «تلاش‌های کمونیستی» در این گردهمایی‌ها مورد بازجویی اف‌بی‌آی قرار می‌گیرد.

در سال ۱۹۶۹ استادیار دانشگاه UCLA می‌شود، اما پس از مدتی به‌دلیل عضویت در حزب کمونیست آمریکا به پیشنهاد استاندار وقت کالیفرنیا (رنالد ریگان) کرسی استادی از او گرفته می‌شود. البته به‌دنبال تلاش‌های قانونی پیگیر دوباره به دانشگاه برمی‌گردد. در سال ۱۹۷۱ کسی با سلاح گرمی که به نام دیویس به ثبت رسیده، دادستان کل کالیفرنیا، «هالی» را می‌کشد و نام انجلا دیویس به‌عنوان شریک جرم وارد لیست سیاه اف‌بی‌آی می‌شود. چندی نمی‌گذرد که انجلا را دستگیر و زندانی می‌کنند. پس از این رویداد جمع زیادی از روشنفکران و مردم عادی برای آزادی او دست به‌کار می‌شوند. جان لئون و یوکو اونو به‌خاطر پشتیبانی از او آهنگ «انجلا Angela» را می‌سرایند و میک جگر، رهبر گروه نامدار رولینگ استون برای رهایی انجلا آهنگ «فرشته‌ی سیاه دوست‌داشتنی Angel Sweet Black» را اجرا می‌کند. پس از مدتی بی‌گناهی انجلا دیویس ثابت می‌شود و از زندان بیرون می‌آید.

انجلا در دوره‌ی رییس جمهوری ریگان دو بار نامزد مقام نفر دوم حزب کمونیست آمریکا می‌شود. اما بعدها در دهه‌ی نود به‌دلیل داشتن اختلاف‌نظر با برخی سیاست‌های حزب از حزب بیرون می‌آید. البته او هنوز به مرام کمونیسم وفادار است.

دیری نمی‌پاید که آنجلا سوسیال‌دموکرات «بنیاد پایداری سرنوشت‌ساز» را بنیان‌گذاری می‌کند و علیه بهره‌کشی از زندانی‌ها برای افزایش تولید کارخانه‌ها در برابر دستمزدی بسیار ناچیز مبارزه می‌کند. از سوی دیگر با قانون اعدام می‌جنگد و خواستار برابری حقوق دگرباشان با دیگر شهروندان جامعه می‌شود.

در ضمن، انجلا دیویس چندین کتاب نیز نوشته است. او در یکی از آثارش به‌نام «زن، نژاد و طبقه» نقش مالکیت خصوصی و نظام سرمایه‌داری را بر وضعیت زندگی زن بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که زن پیش از مالکیت خصوصی از استقلال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و توان تولیدکنندگی بسیار بالایی برخوردار بوده است.

به نظر او این نظام سرمایه‌داری نیست که زن را از خانه به میان جامعه آورده است، بلکه زن پیش از روی کار آمدن این نظام ستونی از جامعه را بر دوش داشته. برعکس، سرمایه‌داری با برداشتن مسولیت‌های کلیدی از دوش او و فروش کالاهايش به او، زن را به مصرف‌گرایی کشانده و از پی این رویداد شعارهای مردسالارانه‌ی «زن الگوی مصرف و ولخرجی است» در جامعه رواج یافته است.

او در بخش سیزده این کتاب می‌نویسد، «کارهای بی‌شماری که زیر چتر نام «خانه‌داری»، شستن، پختن، گردگیری، جارو کردن، خرید و بسیاری دیگر انجام می‌گیرد، بیش از سه هزار ساعت از وقت یک زن را در سال پر می‌کند. ناگفته نماند که این رقم تکان‌دهنده ساعت‌های بی‌پایان و حساب‌نشده‌ای را که مادران برای فرزندان‌شان صرف می‌کنند، دربر نمی‌گیرد. زیرا این کار از وظیفه‌های مادر است و کار به حساب نمی‌آید. ارزش جان‌کندن بی‌پایان او در خانه به ندرت از سوی افراد خانواده شناخته می‌شود و همه‌ی این زحمتهایی که می‌کشد، کمابیش ناپیداست؛ «هیچ‌کس متوجه هم نمی‌شود، مگر کار انجام‌نشده بماند. همه‌ی ما لباس‌های نشسته، رختخواب به هم ریخته را می‌بینیم، اما کف ساییده و براق خانه را نه.» ناپیدا، دمام، بی‌پایان، فرسوده‌کننده، بی‌حاصل، بی‌هیچ‌گونه نوآوری از بهترین صفت‌هایی هستند که با سرشت کارهای خانه هماهنگی دارند.

البته روشن‌شدن و هوشیاری زن امروز از پی جنبش‌های گوناگون تعداد همسرانی را که بخشی از این بار خردکاری را از دوش زنان برمی‌دارند، افزایش داده و روزبه‌روز به جمعیت این مردان افزوده می‌شود. برخی حتا به همان اندازه‌ی زن‌ها برای کار خانه وقت می‌گذارند. اما چه تعدادی از آن‌ها اندیشه‌شان را از این فرض که کار خانه وظیفه‌ی زن است، آزاد کرده‌اند؟ چه شماره‌ای از آن‌ها کارکردن در خانه را «کمک» به همسر یا شریک زندگی‌شان نمی‌دانند؟

اگر ممکن بود این تصور را که کار خانه مال زن است از بین ببریم و آن را بین زن و مرد یکسان تقسیم کنیم، آیا این راه حل خشنودکننده بود؟ شاید بیش‌تر زن‌ها پیدایش عصری با همسران همدل را گرامی می‌دارند و از این دگرگونی خوشحال‌اند، اما واقعیت این است که برداشتن تعلق جنسیت از کارهای خانه طبیعت سرکوبگر آن را تغییر نمی‌دهد. به نظر من هیچ زن و مردی نباید این همه از وقت عزیزشان را برای کاری صرف کنند که نه هیجان‌انگیز است و نه بارآور....

شاید روزی کار خانه به شکلی که امروز می‌شناسیم، به تاریخ بپیوندد، اما نگرش رایج جامعه نسبت به موقعیت همیشگی زن تصویری از او با جارو، تی زمین‌شوی و سطل، پیش‌بند و اجاق و دیگ و قابلمه باقی خواهد ماند. درست است که کار زن در هر دوره‌ای از تاریخ، روی هم‌رفته، به خانه مربوط می‌شود، با این‌همه، در هیچ دوره‌ای کار زن در خانه مثل امروز نبوده است، زیرا مانند همه‌ی پدیده‌های اجتماعی، کار خانه نیز محصول دگرگون‌پذیر تاریخ بشر است. با پدید آمدن نظام‌های اقتصادی نو و از میان رفتن آن‌ها، گستره و چندوچون کار خانه نیز دستخوش دگرپدیی‌های اساسی شده است."

به گفته‌ی فردریک انگلس در کتاب «منشا خانواده» نابرابری جنسی به شکلی که ما امروزه می‌شناسیم پیش از پدیدار شدن مالکیت خصوصی وجود نداشته است. در دوره‌ی آغازین تاریخ بشر تقسیم کار و تولید اقتصادی بر پایه‌ی جنس زن و مرد انجام نمی‌گرفت. در جامعه‌های نخستین مرد در کار شکار حیوانات وحشی بود و زن سبزی و میوه‌های جنگلی را گردآوری می‌کرد. هر دو جنس از نظر اقتصادی وظیفه‌هایی را بر دوش داشتند که برای بقای جامعه از اهمیت برابر برخوردار بود. زیرا در آن زمان جامعه در اصل خانواده‌ای گسترده بود و نقش محوری زن در کارهای خانه به این معنا بود که زن عضو بارز و محترم جامعه است.

انجلا دیویس در همان کتاب می‌نویسد: در سفری که در سال ۱۹۷۳ به کشور تانزانیا داشتیم، نقش محوری زن در خانه در جامعه‌های پیش‌سرمایه‌داری بر من روشن شد. در جاده‌های خاکی و دورافتاده در این کشور، شش زن را دیدم که روی سرهای‌شان سقف خانه‌های‌شان را برای ساختن دهکده‌ای نو حمل می‌کردند. آن‌طور که فهمیدم در این جامعه زن همه‌ی کارهای خانه را به عهده دارد و حتا ساختن سقف خانه نیز وظیفه‌ی اوست. او در تولید و اقتصاد جامعه نقشی پایاپای با مردها بازی می‌کند... ولی در جامعه‌های سرمایه‌داری پیشرفته، خدماتی که زن

خانه ارائه می‌دهد، کمتر نشانه‌ی بارزی از تولید دارد و روی هم‌رفته مرتبه‌ی اجتماعی زن را تا مرز خدمتکار همیشگی شوهرش پایین می‌کشد.

در تاریخ کوتاه آمریکا زن به‌عنوان خانه‌دار نه تولیدکننده، فقط کمی بیش از صدسال عمر دارد. حتا صد سال پیش زن در دوره‌ی اقتصاد کشاورزی پیش‌صنعتی پارچه تولید می‌کرد، جوراب و کلاه می‌بافت، نان می‌پخت، کره می‌زد، شمع می‌ساخت و صابون درست می‌کرد. گیاهان بیابانی را گرد می‌آورد و از آن‌ها دارو می‌ساخت. زنان نقش پزشک، پرستار و مامای خانواده و جامعه را ایفا می‌کردند...

با پیشرفت سرمایه‌داری صنعتی، شکاف بین نظام اقتصادی نو و اقتصاد خانگی بیش و بیش‌تر شد. جایگزینی محصولات کارخانه‌ای و همه‌گیر شدن انقلاب تولید که از پی نظام اقتصادی نو آمد دگرگونی بزرگی به همراه داشت. این انقلاب بین تولید خانگی و کارخانه‌ای جدایی ساختاری اساسی ایجاد کرد. زیرا تولید خانگی سود نداشت و کارگر خانگی در مقایسه با کارگر کارخانه که دستمزد می‌گرفت، ارزش پایین‌تری داشت.

محصول فرعی مهم دیگر این دگرگونی اقتصادی تولد «زن خانه‌دار» بود. زن از نظر ایدئولوژی نیز بازتعریف شد و سرپرستی کارهای بی‌ارزش خانه را به‌عهده گرفت...

ناگفته پیداست که «زن خانه‌دار» از شرایط اجتماعی بورژوازی و طبقه‌ی متوسط جامعه برخاست، اما در واقع ایدئولوژی سرمایه‌داری قرن نوزدهم بود که زن خانه و مادر را نمونه‌ی جهانی زنانگی معرفی کرد. از آن‌جا که تبلیغات همگانی پیشه‌ی زن‌ها را «خانه‌داری بی‌اجرومزد» وصف می‌کرد، زنان وادار شدند که برای دریافت دستمزد از خانه بیرون بیایند و کار کنند. آن‌جا بود که در میان دنیای اقتصادی مردانه «بیگانه» شمرده شدند. با بیرون آمدن از دنیای «طبیعی» شان بهای سنگینی پرداختند: ساعت‌های دراز کار، تحمل شرایط بد در محل کار و تن‌دادن به دستمزد بسیار پایین. (هنوز هم حتا در پیشرفته‌ترین کشورها، به زن، در برابر کار مساوی با مرد دستمزد کم‌تری داده می‌شود.) بهره‌کشی‌ای که از او می‌شد، حتا از میزان بهره‌کشی همکارهای مرد او شدیدتر بود و همین تبعیض جنسی منبع درآمد بی‌حساب نظام سرمایه‌داری شد...

زنان سیاه‌پوست نیز تا جایی که می‌توانستند کار می‌کردند. دلیری و استقلال‌ی که زنان سیاه‌پوست به‌خاطرش گاه ستوده شده‌اند و اغلب نكوهیده بازتاب کار و تلاش سختی است که در بیرون خانه انجام داده‌اند. اما آن‌ها را نیز مانند خواهران سفیدپوست‌شان «زن خانه‌دار» نامیدند. آن‌ها هم پختند، شستند، تمیز کردند و از تعداد بی‌شماری بچه نگهداری کردند. اما به‌رغم زن‌های خانه‌دار سفیدپوست که آموختند برای امنیت مالی‌شان به همسران‌شان تکیه بزنند، هیچ‌کس از همسران و مادران سیاه‌پوست که بیش‌ترشان کارگر نیز بودند، پشتیبانی نکرد و کسی از آن‌ها نخواست که از وقت و انرژی‌شان فقط در کارهای خانه استفاده کنند. آن‌ها نیز چون زنان کارگر سفیدپوست که بار سنگین کار بیرون و خدمت به همسر و کودکان را بر دوش کشیدند، همیشه نیاز داشته و دارند که از این رنج طاقت‌فرسا رهایی یابند.

برگرفته از: اخبار روز